

### کُشتی برای سلامتی مضر است

موضوع انشا: قهرمان زندگی شما کیست؟

به نام خدا

آقا اجازه! ما همیشه دوست داشتیم خودمان قهرمان زندگی خودمان باشیم چون مادرمان می‌گوید آدم باید در زندگی‌اش خودکفا باشد. ما اول فکر کردیم که آدم باید مثل صابون کف کند و هی داشتیم کله‌مان را می‌مالیدیم تا ببینیم کف می‌کنیم یا نه که مادرمان گفت خودکفا یعنی دستش در جیب خودش باشد.

او خودش هم هروقت می‌خواهد به آرایشگاه برود، خودکفا است و کارت بانکی خودش را می‌برد البته قبلش به بابا می‌گوید که آن را پر کند.

آقا اجازه! ما تصمیم گرفتیم برای قهرمان‌شدن برویم و کشتی یاد بگیریم. آخر دیدیم کشتی هرسال یک عالمه مدال طلا می‌گیرد و هرکس طلا داشته باشد حتما خیلی خودکفا است اما بعدش فهمیدیم برای قهرمان شدن در کشتی باید یک عالمه فن مثل اشکل گربه، سگک، پنیروتپون و فیتیله‌پیچ یاد بگیریم. آقا اجازه! مادرمان می‌گوید برنامه‌های بزرگ‌تر از سنت نبین ولی ما نشستیم همه مسابقات کشتی را دیدیم تا بتوانیم این انشا را بنویسیم و شما به ما ۲۰ بدهید. اینها را هم از توی همان برنامه یاد گرفتیم.

اما بعدش بابای‌مان گفت: «کشتی نون و آب نداره.»

راست می‌گفت کُشتی نه حرف نون داشت، نه آ و نه ب.

بابا می‌گفت نگاه نکن الان اینها را تحویل می‌گیرند هنوز حلقه گل به ته گردن‌شان نرسیده همه فلنگ را می‌بندند و کسی نیست به درخواست‌های‌شان گوش کند. بابا می‌گفت کشتی‌گیر جماعت باید برای همه چیز کشتی بگیرد از مدال طلای جهان گرفته تا تعمیر سقف سالن کُشتی که موقع زدن فن سنجاب پرندۀ اگر سرشان خورد به سقف، نریزد.

بابا پیشنهاد داد برای قهرمان شدن سراغ ورزش دیگری بروم مثلا فوتبال. وقتی از او پرسیدم در فوتبال تا حالا چندبار قهرمان جهان شدیم، به دوردست‌ها خبره شد و بعد گفت حالا قهرمان نشدیم ولی جام‌جهانی که رفتیم. البته پدر گفت که بردن جام خیلی هم مهم نیست، ما کاپ اخلاق را بردیم و من یادآوری کردم فوتبال هم نون ندارد که پدر گوشم را پیچاند و ضمن تربیت بیشتر من گفت عوضش پول دارد.

و در پاسخ به پرسش من در رابطه با اینکه پس قهرمانی چه می‌شود؟ گفت قهرمان فقط آقام تختی بود.

همان موقع برای پدر توضیح دادم تختی هم کشتی‌گیر بوده که در همین جا با فن سالتوبرانداز پدر مواجه شدم.

آقا اجازه!

ما نمی‌دانستیم پدر چه فنی را روی ما اجرا کرده است وقتی در بیمارستان به هوش آمدم خانم پرستار مهربان برای‌مان توضیح داد.

ما همانجا فهمیدیم که کشتی برای سلامتی مضر است. ما تصمیم گرفتیم پس از مرخص شدن از بیمارستان در کلاس فوتبال ثبت‌نام کنیم و اجازه بدهیم قهرمان همه، همان آقای تختی باقی بماند چون وقتی قهرمان زیاد باشد حیف و میل می‌شود.

این بود انشای من.

# کشتی جهان، فتیله‌پیچ شد

بازیکن فوتبال: پس من یه قرارداد ۱۰۰ میلیاردی می‌بندم

یک هوادار فوتبال:

عوضش وحید امیری به پیکه لایی زد

چشم‌انت تیم ملی ایران بود و من مسابقات جهانی

موفقیت کشتی؛ همون همیشه‌گی

فوتبال: پس من یه حواله خودرو برداشتم

چاره کار، یک دبیر درستکار!

دبیر بالاتر از کابوی

یوزپلنگ پَر عقاب را کند

ویلموتس: سهم من از قهرمانی

کشتی رو کی واریز می‌کنید؟

زیردوخم کشتی جهان رفتیم

در دل دوست به هر حیلۀ رهی باید کرد

مثل آن موشک صهیون که سفر کرد قطر

زنده می‌سوزد برای مرده در هندوستان

قلب حکام عرب نسبت به غزه، تفلون است

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟

شده حکایت تبعیض کشتی و فوتبال

شیوه چشم‌ت فریب جنگ داشت

ما قطر بودیم و صلح اِنگاشتیم

چون گل ز ساده لوحی در خواب ناز بودیم

تا اینکه بمب‌هایش سمتِ سفر قطر کرد

آن تلخ‌وُش که صوفی اُمّ الحَبائِش خواند

پر رو شد و دوباره زد کشور قطر را

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

بپانه داشت که خودکارها گران شده است

### نفت‌نامه تخصصی دانه‌های ریز و درشت بخش شبن

شنی(شن+ی): به شن آغشته شده، شن اندود، به شن‌الاییده (از مصدر آلایدن)، نوعی گیاه بر سه نوع است: نوع اول: چیزی یا کسی که از ساحل دریای شمال عبور کرده یا خودش را در شنزارهای مرکزی ایران پلکونده و تا شش ماه باید هر روز سه وعده خودش را بتکاند تا شاید به حالت عادی باز گردد. که البته ممکن است کابوس‌هایی با موضوع شنی شدن تا مدت‌ها انسان شنی را ترک نکند و به نوعی شخص را دچار اختلال اضطراب پس از سانحه (ptsd) کند.

نوع دوم: زنجیری بسیار بزرگ و پهناور است که از به هم پیوستن تعداد زیادی قطعه کوچک با آلیاژی مجیرالعقول ساخته شده و زیر تانک، لودر یا هر وسیله نقلیه دارای سندروم شن بی‌قراری می‌بندند، تا هنگام عبور از مناطق خاکی مانند آن حیوان باربر که صاحب بدترین صدا نیز هست در گل نماند. تکنولوژی ساخت این نوع از شنی نهایتا در ۱۵ کشور از کل ۱۹۵ کشور مستقل جهان وجود دارد، البته اگر بتوانیم کره‌جنوبی و ژاپن را مستقل به‌حساب بیاوریم! ایران یکی از ۱۵ کشور هنرمندی است که توانسته اثری چنین هنری خلق کند. تولید شنی نیاز به داشتن دانش‌های متعددی مثل مکانیک و متالورژی دارد که اکثر مردم فکر می‌کنند اصلا نداریم.

نوع سوم: گیاهی است که از پوست آن ریسمان درست می‌کنند و به افرادی می‌فروشند که چشم دیدن پیشرفت‌های ایران عزیز را ندارند تا بتوانند خودشان را از این زندگی برهانند.

جهان را مجازی گرفته به باد

شده پچدام تحت تعلیم «شاد»

خدایا بده بر همه کودکان

دو مثقال از علم و یک جو سواد

فریبا رئیسی

## خارستان سعدی

### حکایت اول

چون به فقدان مغز، به فلسطینیان قحطی روا داشتیم و با گوشه دامان، اشک شوق از دیدگان برگرفتیم، اهل جهان با ناوگان صمود به سمت تاختند. هرچه نعره زدم و بر سر خویش کوفتم، اعتنایی نکردند و همی گفتند: «شات‌آپ».

### حکایت دوم

نتانیاها را نقشه‌هایش از گرسنگی دادن به مردم غزه و کار را یکسره کردن، نقش بر آب شد. چنین گفت: «هع، هم درد نداشت». آنگاه به تراپیست خود رو آورد و گفت: «هر شب خواب صمود می‌بینم؛ دوزی قوی‌تر تجویز کن».

### حکایت سوم

یکی از ملوک بی‌انصاف، پارسایی را پرسید: «از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟» گفت: «سوار شدن بر کشتی صمود غغغغغغ...» باقی سخنش ناتمام ماند، چون در آب خفه شد.

### حکایت چهارم

نتانیاها را گفتند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از ترس ایران ادب گرفتم، وگرنه ما اهل این چیزا نیستیم».

### حکایت پنجم

وجدانی، نتانیاها را دید.

گفت: «هیچ از ما یاد می‌کنی؟»

گفت: «بخشید شما؟!»

### حکایت ششم

آیکش آهنین، موشکی را دید. تا لب گشود تا نطقی کند، موشک از او گذشت و به هدف خورد.

### حکایت هفتم

زلنسکی، نتانیاها را دید.

هیچ نگفتند، چون ترامپ نیز حاضر بود و مجال غیبت میسر نشد.

### حکایت هشتم

در عقد بیع خاورمیانه متردد بود. اسرائیل به میان آمد و گفت: «آخر من از کدخدایان این محله‌ام؛ وصف این دیار چنان است که از من پرس. عقد را ببند که هیچ عیب در او نیست». گفت: «مگر آنکه تو در آنجا چتر شده‌ای».

## ما و مدرسه

باز آمد بوی ماه مدرسه  
بوی گردو و پنیر و پرتقال

میوه را هرگز نلیمان با غذا!  
چون نمی‌سازند و آید صدحال

قبل ده حتماً بخواب ای بچه جان!  
غیر از این باشد بمانی چون نهال

چون گران شد قیمت هر چه مداد  
پس مدادت می‌شود تکه زغال

از معلم «علم» و از من «پول» را  
کن طلب کم‌کم که این باشد کمال

کاشکی قد گرانی خم شود!  
آرزو دارم نگردد این محال...

## نیازمندی‌ها

اکران فیلم

«کاش یک فوتبالیست بودم»

در کلبه سالن‌های تمرین کشتی کشور

استخدام پیمانکار جهت ساخت

سرعت‌گیر در دریا  
برای جلوگیری از ورود کشتی صمود

وزارت جنگ اسرائیل

خریدار توپ فوتبال و استوک دسته‌دوم

کشتی‌گیر سابق

### شهریار شعر من

آمدی جانم به قربان تو حالا شهریار

گفته بودی توی شعر، افتادی از پا شهریار

پیر هستی و دلت اما جوانی می‌کند

لرز دستت لای گل‌ها نیست حاشا شهریار

پول توی دکتری بوده، نه شیدایی و عشق

صد پری می‌شد کنیزت توی دنیا شهریار

مرد پاشو به مریض خود برس، دکتر شدی!

عشق تو برده مریضت را به عقبا شهریار

او شده مادر، تو ماندی یک پسر، تقصیر کیست؟

خب گرو بوده سرت، داری تو دعوا شهریار؟

او شنیده این مثل را که «زن شاعر نشو»

بوده عاقل‌تر پری، از خیلی از ما شهریار

من شنیدم که تو در آن لحظه‌های آخری

مثل رستم داشتی چیزی تقاضا شهریار

البته که عشق کاری کرده که از آن دیار

می‌شوی گاهی تو در آن کوچه پیدا شهریار

## گمشده

یک سامانه پاتریوت با نژاد بوسا آ در قطر گمشده. این سامانه که هزینه هنگفتی برایش شده از زمان تجاوز اسرائیل به خاک کشور قطر، دوست و شریک آمریکا، مخفی شده و دیده نمی‌شود.

خواهشمندم است چنانچه اثری از او یافتید به او بگویید: «این موشک فک و فامیل خودتن! چرا فامیل گریز شدی؟ بلند شو بیا به خوش آمد بگو و بعد برو هر جا می‌خوای... دو روز دیگه برامون حرف درمیارن» و سپس با امیر قطر تماس بگیرید.

وزارت دفاع قطر



پنجشنبه ۲۷ شهریور ۱۴۰۴  
وطن‌امروز | شماره ۴۴۱۴

طنز



نارین اسماعیل زاده



پاتونش شاعرا



فاطمه پوجار

### تفألّی به حافظ

چند ماه بعد از امضای فرمان مشروطیت در یک روز سرد زمستانی، در تبریز زیبا، یک محمدحسین به باقی محمدحسین‌های دنیا اضافه شد. او که از ابتدا برای خودش مخی بود، اولین شعرش را در چهارسالگی به زبان ترکی آذربایجانی سرود. پدر و مادر محمدحسین مثل همه خانواده‌های ایرانی معتقد بودند که «پزشکی بخون، در کنارش... رو هم ادامه بده!» (در جای خالی هر کار دیگری را می‌توانید بگذارید) به همین دلیل او رفت تا دکتر شود. اما بسوزد پدر عشق (اینجا عشق کاملاً زمینی مدنظر است). محمدحسین قبل از اینکه بفهمد قلب، کدام طرف بدن است، به سبب همان عشق و این صحبت‌ها پزشکی را رها کرد و همان حرفه بدون نان و آب شاعری را ادامه داد. محمدحسین بهجت تبریزی بعدها یکی از بهترین منظومه‌های مردمی جهان را به زبان مادریش سرود یعنی منظومه «حیدر بابایه سلام». این درخواست مادرش بود و به هرحال حرف مادر را نمی‌شود زمین انداخت. محمدحسین که در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشوده بود، از همان ابتدا چشمش به عشق ائمه روشن شد. یکی از معروف‌ترین اشعارش «علی



سرلماز محمودی‌نسب



دبیر سرویس نثر: فاطمه پوجار

دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی

دبیر سرویس کارتون: نمین سلیمانی نژاد

صفحه‌آرا: فاطمه احمدی

راه‌های ارتباطی

مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و

کاریکاتور انقلاب اسلامی

<https://zil.in/bashgahtanz>